فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سـال نهم، شماره سی و ششم، زمستان ۱۳۹۸
مقاله پژوهشی، صفحات ٤٥ – ٦٥

تأثیر اندیشه ایرانشهری در برپایی پادشاهی آل بویه با تکیه بر جغرافیای تاریخی تبرستان

محمدرضا عسکرانی[۱]

چکیده

خاندان‌بویه از شرایط سیاسی و اجتماعی دیلم و از پس‌زمینه فکری اهالی تبرستان، بهره جستند تا با تکیه بر روحیه جنگاوری و بیگانه‌ستیزی، پادشـاهی تـازه‌ای را پایـه‌گـذاری کنند. جغرافیـای‌تـاریخی تبرسـتان در چگـونگی بهـره‌گیـری خانـدان‌بویـه از اندیشـه «ایرانشهری» و «فره‌ایزدی»، مؤثر بـوده‌اسـت. پرسـش اصـلی مقالـه ایـن اسـت کـه جغرافیای تبرستان چه تأثیری در تداوم اندیشه ایرانشهری و تأسیس پادشـاهی خانـدان بویه داشته است؟ این تحقیق برای بازشناسی جایگاه تبرستان در اندیشه ایرانشـهری و تبیین تأثیرات آن در کامیابی بویهیان برای رسیدن به پادشـاهی، از رویکـرد تـاریخی–تحلیلی و روش تحلیل محتوا و همسنجی منابع تاریخی بهره برده‌است. به نظر می‌رسـد به سبب پیشینه تبرستان در نظام سیاسی و اجتماعی ایران باستان و شـرایط جغرافیـایی خاص آن، تفکر باشندگان این سامان که در سده‌های پس از سقوط ساسانیان همچنـان با اندیشه ایرانشهری دوره باستان درهم‌تنیده شده بود، در پایه‌گذاری پادشـاهی خانـدان بویه تأثیر گذاشت. این بررسی نشان می‌دهد جغرافیای تبرستان آن را مکان امنی بـرای سکونت کرده بود و از این‌رو حاکمانش در دوران باستان استقلال‌نسبی داشته‌اند. همـین روحیه استقلال‌طلبی و بهره‌گیری از پس‌زمینـه اندیشـه ایرانشـهری، بعـد از فروپاشـی ساسانیان، موجب پایه‌گذاری پادشاهی بویهیان با رنگ‌وبوی ایرانی شده بود.

کلیدواژه‌ها: آل بویه، اندیشه ایرانشهری، ایران‌زمین، تبرستان، جغرافیای تاریخی.

---

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور.askarani@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۸/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۳۰

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

درآمد

خاندان بویه از ۳۲۰ تا ٤٤٨ در ایران جنوبی و عراق فرمانروایی داشتند. علی پسر بزرگ بویه از امیران مرداویج زیاری بود که با همدستی برادرانش حسن و احمد بر رقیبان پیروز شد و پادشاهی قدرتمندی را پایه‌گذاری کرد. خاندان بویه به دلیل دیلمی بودن، دیالمه نیز خوانده می‌شوند. دیالمه سرزمین‌های گشوده شده را بین خود تقسیم کردند و هرکدام بر قسمتی از ایران حکومت مستقلی برپا کردند. این حکومت‌های محلی اغلب با نام مکان‌های جغرافیایی، «دیالمه فارس»، «دیالمه عراق» و «دیالمه کردستان» خوانده می‌شوند. اغلب حکومت‌های ایرانی با نام ایل و تبارشان شهرت یافته‌اند و تنها شمار اندکی از آنها به خاستگاهشان نسبت داده‌شده‌اند. از این‌رو تأثیر جغرافیای تاریخی دیلم در روی کار آمدن دیالمه مهم به نظر می‌رسد.

دیلمیان در سده‌های نخستین اسلامی به سبب جنگاوری و مقاومت در برابر هجوم بیگانگان و دست‌نشانده کردن دستگاه خلافت شهرت بسیاری یافته بودند. آنها پس از سه قرن مفهوم تازه‌ای به استقلال پادشاهان ایرانی بخشیدند. بویهیان برای نخستین‌بار پس از شکست ساسانیان، نه‌تنها بر بغداد دست یافتند، بلکه آداب‌ورسوم ایران باستان را زنده کردند و آشکارا از «اندیشه ایرانشهری» پشتیبانی کردند.

پیشینه پژوهش

در تحقیقات جدید، کرمر (۱۳۷۵ش) در کتاب *احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه*، به جنبه‌های فرهنگی و به‌ویژه رنسانس اسلامی و فعالیت‌های ادبی در دوره آل بویه پرداخته است. کبیر (۱۳٦۲ش) نیز در کتاب *ماهیگیران تاجدار* به تاریخ سیاسی این خاندان توجه کرده است. بارتولد (۱۳۷۲ش) در *تذکرة جغرافیای تاریخی ایران*، پرگاری (۱۳۷۵ش) در مقاله «نگاهی به جغرافیای تاریخی طبرستان در دو قرن اول هجری»، پیروز (۱۳۸۵ش) در مقاله «مازندران در دنیای اساطیر» و بهادری (۱۳۹۳ش) در مقاله «هویت و پیشینه تاریخی مازندران و طبرستان در ادوار تاریخ ایران» نیز جنبه‌هایی از جغرافیای تاریخی سواحل جنوبی دریای خزر را مورد مطالعه قرار داده‌اند. قادری و رستم‌وندی (۱۳۸۵ش) در مقاله «اندیشه ایرانشهری: مختصات و مؤلفه‌های مفهومی» و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

موسوی‌نژاد (۱۳۹٤ش) در کتاب *پیش‌درآمدی بر اندیشه سیاسی ایرانشهری*، به مؤلفه‌های کلی اندیشه ایرانشهری پرداخته‌اند. هیچ‌یک از آثار بالا به طور مستقل بـه تـأثیر اندیشـه ایرانشهری در پیدایش پادشاهی بویه توجه نکرده‌اند.

این پژوهش با رویکرد توصیفی – تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر منـابع دست‌اول تاریخی، نخست جایگاه تبرستان در اندیشه ایرانشـهری را مشـخص کـرده و سپس با مرور اقداماتی که بویهیان برای رسیدن بـه پادشـاهی انجـام دادنـد، همگرائـی تکاپوی آنان با مؤلفه‌های اندیشه ایرانشهری را نشان داده است. پرسش اصلی مقاله این است که جغرافیای تبرستان چه تأثیری در تداوم اندیشه ایرانشهری و تأسیس پادشـاهی خاندان بویه داشته است؟ مدعای تحقیق این است که به دلیل پیشینه تبرسـتان در نظـام سیاسی و اجتماعی ایران باستان و شرایط جغرافیایی آن، تفکر باشندگان این سامان پس از سقوط ساسانیان همچنان با اندیشه ایرانشهری دوران باستان درهم‌تنیده شده بـود. از این‌رو به نظر می‌رسد خاندان بویه در پایه‌گذاری پادشاهی، از مؤلفه‌هـای تفکـر ایرانـی بهره گرفته‌اند.

جغرافیای تاریخی تبرستان

خاستگاه اصلی خاندان بویه سرزمین دیلم است. تنها ابـن‌طباطبـا (۳۷۸) مـی‌نویسـد اصل آنان از دیلم نبوده و به سبب نشیمن گـرفتن در آن سـامان، بـه ایـن نـام مشـهور شده‌اند. جغرافی‌دانان متقدّم حدود سرزمینی را کـه در جنـوب دریـای خـزر در دامنـه رشته‌کوه البرز قرار دارد و شامل دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای است، دیلم خوانده‌انـد (اصطخری، ١٦٨؛ *حدودالعالم*، ١٤٨). مرکز تبرستان به‌تناوب متغیر بود. به نظر می‌رسـد که آمل پایتخت جلگه‌ای و رویان پایتخت کوهستانی تبرستان بوده‌اسـت (بیـات، ۳۱۱). رویان با توابع بسیار، در قرن هشتم هجری بزرگترین شهر تبرستان بوده‌است (اولیـاءالله آملی، ٦). در یکی از قدیم‌ترین آثار جغرافیـایی، سراسـر کرانـهٔ جنـوبی دریـای خـزر، «دیلمـــان» نامیده شده‌است که به چهار بخش جداگانه «گرگان»، «تبرسـتان»، «دیلمـان خاصه» و «گیلان» تقسیم می‌شد. حاکم‌نشینی مستقل نیز در بخشـی از تبرسـتان بـه نـام «استنـــدار» وجود داشت که «ناتل»، «چالوس»، «روذان» (رویـان) و «کـلار» جـزو آن

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

شـمرده مـی‌شـد (*حـدودالعالم*، ۱۵۰–۱٤٦). در مجمـوع بـه نظـر مـی‌رسـد «دیلمـان» ناحیه گسترده‌ای بود که از جنوب به قزوین و طرم [طـارم] و قسـمتی از آذربایجـان و قسمتی از ری و از مشرق به قومس و گرگان و تبرسـتان و از شـمال بـه دریـای خـزر امتداد داشته است (ابن‌حوقل، ۱۱۸). مقصود از دیلم (دیلـم‌الخـاص) ناحیـه کوچـک و کوهستانی و مأوای اصلی قومی بوده کـه بـه دیلمیـان مشـهور هسـتند. ایـن ناحیـه در سده‌های سوم و چهارم هجری، سرزمینی آباد و ثروتمند بود و صنایع نساجی، بـه‌ویـژه پارچه‌های ابریشمی، کتانی و پشمی آن معروف بود و بازرگانانش ایمن می‌زیستند و از تجارتی پررونق برخوردار بودنـد (*حـدودالعالم*، ٢٤). یکـی از سـیّاحان نیمـه دوم قـرن چهارم آن را سرزمین پیله و ابریشم و صادرکننده انواع میوه‌هـا معرفـی کـرده و رونـق اقتصادی دیلم را چنین ترسیم می‌کند: «پارچه‌هـایش در مصـر و عـراق نامـدار اسـت. بارانش فراوان، نرخ‌ها مناسب، شهرهایش پاکیزه و رفتار مردم پسندیده اسـت... دریـای ایشان گود، شهرهایشان در کرانه‌ها، مـاهی‌هـا پـروار، آبـادی‌هـا ثروتمنـد، فـرآورده‌هـا گوناگون [اند]» (مقدسی، ۵۱۸ – ۵۱۷).

طبیعت کوهستانی و جنگـل‌هـای انبـوه تبرسـتان، مردمـانی مقـاوم، خشـن و دارای روحیه جنگاوری پرورش می‌داد. در طی قرن‌ها، هرگـاه حکومـت مرکـزی بـه ضـعف می‌گرائید، خاندان‌های ساکن نواحی کوهستانی، قدرت را در قالب واحـدهای سیاسـی مستقل به دست می‌گرفتند (پرگاری، ۱۱). این حاکمان محلی، گاهی اسـتحکاماتی برپـا می‌کردند (ابن‌اسفندیار، ۲۱۲). تبرسـتانی‌هـا، شـادکامی و خـوش‌گـذرانی را بـا پیکـار می‌آمیختند و تا چند دهه پس از روی‌کار آمدن خانـدان بویـه، هنـوز «از ایشـان، هـیچ شهری با منبر» نبود. زنان کشت و کار مـی‌کردنـد و مـردان پیوسـته در کـارزار بودنـد. چنانکه نوشته‌اند: «به همه حد گیلان و دیلمان هر روز به هـر دهـی یـک بـار، دو بـار حرب کنند و هر دهی با دهی دیگر و روز بود که مردم کشته شـوند بـه عصـبیت و آن عصبیت میانشان همی ماند و حرب همی کنند تا آنکه از آن جـای برونـد بـه لشـکری کردن، یا بمیرند یا پیر شوند» (*حدودالعالم*، ۱٤۹–۱٤۸). همین روحیه رزمندگی استقلال آنان را تضمین می‌کرد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

جایگاه اسطوره‌ای تبرستان

نگرش ایرانیان به سرزمین‌شان و نام‌گذاری آن، از اقلیم‌شناسی اسطوره‌ای متأثر بوده‌است. به باور آنان، زمین به هفت دایره تقسیم می‌شد و ایران به‌عنوان آبادترین بخش، در مرکز آن قرار داشت. ایرانیان با نوعی احساس همبستگی عمومی بر اساس دلبستگی به سرزمین مقدس و باورهای مشترک، بین خود و دیگران تمایز قائل می‌شدند و با تأکیدی آگاهانه، به خاستگاهشان افتخار می‌کردند و پیوند با آن را مایهٔ والایی خود می‌شمردند (قادری و رستم‌وندی، ۱٤٥-۱٤٤). واژه «ایران» از سرزمینی سپنتایی و اسطوره‌ای با نام «اَئِریَنه وَیجَ» هستی و ماندگاری یافته و واژه «شهر» نیز از «خْشَثْرَ» که «کشور» و یا «شهریاری نیک» معنا می‌دهد، گرفته شده‌است. بر این پایه، زیستن در ایرانشهر و دلبستگی به آن، بنیادی‌ترین عنصر همبستگی ایرانیان بوده‌است (موسوی‌نژاد، ۱٦، ۲۹-۲۸). تبرستان نیز محل وقوع برخی از اسطوره‌های باستانی بود. چنانکه در تازش افراسیاب به ایران، منوچهر به تبرستان گریخت و برای دوازده سال در استحکامات رویان پایداری کرد (اولیاءالله آملی، ۱۹). سرانجام دو پادشاه توافق کردند با پرتاب تیری مرز ایران و توران معلوم شود. تیر توسط آرش پرتاپ شد (مرعشی، ۱٦-۱۷). در اوستا از «آرش» با عنوان «شیواتیر» نام برده شده که فرودِ تیرش از تبرستان و البرز تا مرو و فرغانه، مرز بین ایران و توران را مشخص کرد (زرین‌کوب، *تاریخ مردم ایران*، ۳۸/۱).

در شاهنامه واژه مازندران بارها به‌کار رفته است. درباره مازندران مذکور در شاهنامه، آرای متفاوتی وجود دارد. برخی معتقدند منظور از مازندران سرزمین تبرستان نیست. مازندرانی که فردوسی وصف کرده، محصور بین جنگل‌ها و دژ کوهستانی البرز و مصون از تعرض بوده‌است. بر این اساس این فرض مطرح شده که ایرانیان آریایی‌نژاد آرمان‌های فرهنگی موجود در اسطوره‌های پیشاتاریخی خود را در دنیای واقعی جنوب دریای خزر جست‌وجو کرده‌اند و به بازسازی و بازتولید اسطوره‌های محبوبشان در این سرزمین پرداخته‌اند (پیروز، ۱۲۹).

در اندیشه ایرانی کوه‌های البرز که همچون یک دیوار طبیعی سر به آسمان می‌سائید، جای سیمرغ بود که زال را در آنجا پرورانید. رستم، قباد را آنجا یافت و به ایرانشهر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

آورد. کوه دماوند هم نخستین کوهی است که هستی در آن برآمده و جهان را چون نگینی در میان گرفته است (پیروز، ۱۳۸). قله‌های بلند و دره‌های تنگ البرز موجب شد که نام‌گذاری مازندران را به آنها نسبت دهند. برای مثال، یکی از مورخان قرن ششم می‌نویسد: مازندران در اصل «موز اندرون» بوده که به معنای ولایت درون «موز» است و موز نام کوه یا رشته کوهی است که از حد گیلان تا لار و قصران و جاجرم امتداد داشت (ابن‌اسفندیار، ۲۰). «ماز» همچنین به «دربند»ها و دژهای کوهستانی نیز گفته شده و واژه مازندران به معنای منطقه درون رشته مازها است (مرعشی، ۱۵). برخی درباره نام‌گذاری آنجا معتقد بودند «چون حربه بیشتر اهالی آنجا تبر بوده، به تبرستان موسوم شده و طبرستان معرّب آن است» (اعتمادالسلطنه، *التدوین فی احوال جبال شروین*، ٢٦٦–٢٦٥ ؛ اعتمادالسلطنه، *تاریخ طبرستان*، ۸۵). رواج استفاده از تبر برای قطع درختان یا ابزار جنگی، نمی‌تواند معیار مناسبی برای نام‌گذاری باشد. با توجه به کشف سکّه‌هایی در این منطقه که نام «تپورستان» بر آن نقش بسته، به نظر می‌رسد این نام از قوم باستانی «تپور» که در این منطقه می‌زیستند گرفته شده‌است (بهادری، ٢٦٠). این احتمال هم داده شده که «ماز» نام دیواری دفاعی در نواحی کوهستانی تبرستان بوده و از آنجا تا ساحل دریا را «اندرون ماز» یا «مازاندرون» می‌گفتند (بارتولد، ٢٤٠).

به هر رو نام‌گذاری مازندران و تبرستان، نمادی از تسخیرناپذیری کوه‌های این ناحیه و تسلیم‌ناپذیری مردمان آن است. این تسخیرناپذیری موجب شد تا امپراتوری‌های قدرتمندی مانند هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان تسلط کاملی بر این سرزمین نداشته باشند. بر این اساس مازندران در گزارش‌های کهن، هیچ‌گاه منطقه‌ای آریایی شمرده نشد. کاووس تنها شاه ایرانی هم که قصد گشودن آنجا را داشت، اسیر شد. دیلمیان داوطلبانه با گرفتن مزد برای ساسانیان با رومیان می‌جنگیدند. همچنین خسروپرویز چهار هزار دیلمی را برای محافظت شخصی به تیسفون آورد و همین افراد بعدها در سپاه رستم فرخزاد در قادسیه به نبرد پرداختند (بلاذری، ۲۹۹). دیلمیان با تکیه بر تشکیلات خاندانی کهن، در برابر حمله اعراب ایستادگی کردند (مینورسکی، ۱۵۱). آنان سرزمین «دیو سپید» اسطوره‌ای را به روی ایرانیانی گشودند که از دست «اَنیران» می‌گریختند. انبوه حضور اشراف‌زادگان به اندازه‌ای بود که باگذشت بیش از دو سده،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

همچنان زیبائی تبرستانی‌ها به بانوانی نسبت داده می‌شد کـه یزدگـرد در ایـن سـرزمین وانهاده بود (یعقوبی، ۵۳). چه‌بسا یزدگرد ساسانی هم اگر به‌جـای رفـتن بـه خراسـان، دعوت اسپهبد تبرستان را پذیرفته بود، در پناه کوه‌هـای آن، ایمنـی مـی‌یافـت. چنانکـه همین اسپهبدان برای یک قرن از استیلای عرب‌ها، در امان ماندند (زریـن‌کـوب، *تـاریخ ایران بعد از اسلام*،۱۹۷).

تشکیل حکومت آل بویه

اهالی دیلم برای سالیان متمادی در برابر هجوم کشورگشایان پایداری کردند. معاویـه سپاهیانی را به فرماندهی «مصقله» برای گشودن تبرستان فرسـتاد. تبرسـتانی‌هـا وانمـود کردند که ترسیده‌اند و واپس نشستند و چون مهاجمان به درون تنگه‌ها رسـیدند، تختـه سنگ‌ها از فراز کوه بر سرشان بیفکندند، چنانکه همگی کشته شدند. سـپس «محمـدبن اشعث» فرستاده شد. او از در صلح درآمد و اجازه یافت تا به درون رود؛ لیکن وی نیـز تاوان پا نهادن به سرزمین دیلم را با هلاکت پسر و سپاهیانش پرداخت. از آن پس ایـن سرزمین ناگشوده باقی ماند و مسلمانان به نبرد در مرزها (ثغر) بسنده کردنـد (بـلاذری، ٤٧٠-٤٦٩). در آغاز قرن سوم، شورش مازیار از بازمانـدگان ساسـانی جـانی تـازه بـه پیروان آئین کهن ایرانی در دیلمان داد و به تـرویج آئـین مزدکـی پرداخـت (گردیـزی، ۳۰۱). بدین ترتیب، اهالی کوهستان‌های دیلم تا نیمه قرن چهارم هجری، هنوز بر دیـن نیاکانشان باقی ماندند (اصطخری، ١٦٩). تا آنکه سرانجام داعیان علوی به تبلیغ مـذهب شیعه پرداختند. گویا آنان نیز چندان موفق نبودند، زیرا اهالی دیلم با این استدلال که «ما مردمان کوهی و پیشه‌وریم و در شریعت راه نمی‌بریم»، به‌زودی بر امیر تبرستان نیز کـه از علویان حمایت می‌کرد، شوریدند (خواجه‌نظام‌الملک، ۲۲۲). سرانجام بـا درگذشـت حسن بن علی اطروش (۳۰٤) بین فرزندانش نـزاع درگرفـت و زمینـه بـرای برخـی از ماجراجویان محلی مانند «اسفاربن‌شیرویه»، «ماکان‌کاکی» و «مرداویج زیاری» فراهم شد. خالی شدن قزوین از سپاهیان خلیفه که برای مقابله با قرمطیان بحرین به جنوب اعـزام شدند، نیز فرصت مناسب را برای مدعیان حکومت فراهم آورد (کبیر، ۵). در ایـن ایـام مرداویج گوی سبقت از دیگران ربود و قـدرت را بـه دسـت گرفـت (*مجمـل‌التـواریخ*

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

والقصص، ۳۸۸). علی، حسن و احمد پسران «بویه» که در سپاهیان ماکان خدمت می‌کردند، پس از شکست، به‌طرف برنده پیوستند (ابن‌اثیر، ۲۹۲/۱۳).

مرداویج علی بویه را به حکومت «کرج» (حدود اراک کنونی) گماشت و او را نزد برادرش «وشمگیر» در ری فرستاد تا از آنجا راهی کرج شود. علی بویه در ری، نظر «حسین بن محمد» ملقب به «عمید» را به خود جلب کرد. معلوم نیست به چه دلیل، مرداویج پشیمان شده و به برادرش نوشت که جلو حرکت او را بگیرد. لیکن چون نامه‌ها نخست به دست عمید می‌رسید، او نیز به علی بویه توصیه کرد که هرچه زودتر حرکت کند. روز بعد هم که مضمون نامه را به اطلاع وشمگیر رسانید، علی بویه از ری خارج شده بود (ابن‌اثیر، ۲۹٤/۱۳-۲۹۳).

خوش‌رفتاری و محبوبیت علی بویه در کرج سبب شد تا مرداویج از قدرت‌گرفتن این سردار بیمناک شود و او را فراخواند. علی هوشمندتر از آن بود که خود را گرفتار کند. او پس از گرفتن مالیات کرج، رهسپار اصفهان شد و با شکست دادن «مظفربن‌یاقوت»، اداره اصفهان را در دست گرفت (بناکتی، ۲۲۰). پس از این پیروزی، سپاهیان دیلمی یاقوت نیز به علی بویه پیوستند و اعتبارش چندان افزوده شد که خلیفه عباسی نیز به آن پی برد. دراین هنگام مرداویج چاره را در فریفتن و غافلگیری علی بویه دید؛ پس به وی نوشت که تنها می‌خواهد به نام وی خطبه خوانده شود و پیشنهاد کرد که سپاهی به اصفهان بفرستد تا راه برای تسخیر مناطق دیگر هموار شود. این بار هم هوشیاری علی بویه موجب رهائی وی از خطر شد و پس از گرفتن مالیات، به‌سوی ارجان حرکت کرد و این شهر را بدون جنگ گشود. اصفهان نیز که به تصرف وشمگیر درآمده بود، با دستور خلیفه بار دیگر در دست محمد بن یاقوت قرار گرفت. علی بویه سپس رهسپار شیراز شد و حسن بویه، کازرون و دیگر مناطق فارس را گشود و اموال فراوانی نصیبشان شد. علی همچنین سپاهیان اعزامی یاقوت را درهم شکست و «نوبندجان» را تصرف کرد (ابن‌اثیر، ۲۹۷/۱۳-۲۹٤).

کمترین اشتباه نظامی سپاهیان دیلم که دورتر از خاستگاهشان می‌جنگیدند به حیاتشان پایان می‌داد. در این زمان برادران بویه وضعیت حساسی داشتند. از یک‌سو مرداویج به وشمگیر نوشت که باید علی بویه را از میان بردارد و از سوی دیگر با

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

یاقوت به توافق رسیده بود که دشمن مشترک را نابود کنند. علی بویه کوشید از قرار گرفتن بین دو جبهه دشمن و انجام عملیات جنون‌آمیز و بی‌فایده بپرهیزد. وی با پیشروی گام‌به‌گام، برتری نظامی خود را کامل کرد و از نوبندجان به استخر و سپس به بیضا رفت و سرانجام آهنگ کرمان کرد. یاقوت در راه کرمان، به انتظار رسیدن دیلمیان نشست و جنگی سرنوشت‌ساز در سال ۳۲۲ بین طرفین درگرفت. یاقوت شکست خورد و شیراز نیز به دست علی بویه افتاد. علی پس از این پیروزی، با آزادی اسیران و رعایت حال اهالی شیراز، محبوبیت یافت و از جایگاه سرداری فاتح به خلیفه عباسی نامه‌ای دوستانه نوشت. مرداویج که موفقیت‌های علی بویه را برنمی‌تافت، خود به اصفهان آمد و با فرستادن سپاهی، اهواز را تصرف کرد. در این زمان علی از در صلح درآمد و به مرداویج پیام داد که حاضر است به نام وی خطبه بخواند و برای ضمانت پیمان دوستی خویش، برادرش حسن را به نزد مرداویج بفرستد. با این تدبیر بین آنان صلح برقرار شد. به‌زودی با کشته‌شدن مرداویج، بار دیگر توازن قوا به هم خورد و حسن به نزد برادر بازگشت. احمد نیز که هنگام ورودش به شیراز مورد استقبال مردم قرار گرفته بود و حضور وی را نشانه برقراری عدل دانستند (دهقانی و اکبری، ۱۲۱)، در ۳۲٤ به‌قصد تصرف کرمان حرکت کرد (ابن‌اثیر، ٤۹/۱٤–٤۷). خوش‌رفتاری و بخشندگی خاندان بویه با مردم و سپاهیان نیرومندشان، موجب میل و رغبت عمومی نسبت به آنها شد. با این همه احمد در برخورد با «علی‌بن‌کلویه» دست به اقدامی زد که نه‌تنها توانایی وی را در عملیات نظامی زیر سؤال برد؛ بلکه دست راستش نیز قطع شد. احمد که پذیرفته بود با دریافت پول و گروگان، حکومت علی‌بن‌کلویه را بر بلوچستان و کرمان محترم بشمارد، عهدشکنی کرد و به وی شبیخون زد. این عملیات شکست خورد و علی‌بن‌کلویه با وجود بدعهدی جوان‌ترین برادران بویه، او را که به شدت مجروح شده بود، مداوا کرد و با ارسال هدایایی، شرح وقایع را برای علی بویه نوشت. علی حسن‌نیت وی را پذیرفت و صلح بین آنان برقرار شد. خامی و کم‌تجربگی احمد نقطه‌ضعفی بود که چنانچه با تدبیر برادرش جبران نمی‌شد، نتایجی فاجعه‌بار داشت. علی تصمیم گرفت از شور و شوق کشورگشایی احمد در گشودن خوزستان استفاده کند و به‌این‌ترتیب در سال ۳۲٦ اهواز توسط احمد گشوده شد. اصفهان نیز دو سال بعد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

توسط حسن بویه از چنگ وشمگیر بیرون آمد و وشمگیر که بخش زیادی از نیروهایش را برای کمک به ماکان‌کاکی فرستاده بود، نتوانست در برابر علی و احمد بویه مقاومت کند و به خراسان گریخت.

احمد در خوزستان، با دقت اوضاع عراق را زیر نظر گرفت. وضعیت دستگاه خلافت آشفته‌تر از آن بود که بتواند تضادهای درونی‌اش را برطرف کند. «یُنال‌کوشه» یکی از اطرافیان خلیفه از احمد دعوت کرد تا قدرت را در بغداد به دست گیرد. احمد نیز بی‌درنگ حرکت کرد و سپاهیان ترک بغداد را رها کرد و به موصل رفت. «ابومحمد حسن مهلبی» نماینده احمد به‌راحتی وارد بغداد شد و با مستکفی که از مخفیگاهش بیرون آمده بود، ملاقات کرد. خلیفه از آمدن احمد ابراز خشنودی کرد و در دوازدهم جمادی‌الاول ۳۳٤ به‌دیدارش رفت و به او لقب «معزالدوله» بخشید. علی نیز «عمادالدوله» و حسن «رکن‌الدوله» نامیده شدند و سکّه به نامشان ضرب شد (ابن‌طباطبا، ۲۹۱-۲۹۰).

با این همه احمد با رایزنی مشاورانش به بهانه‌ای خلیفه را عزل کرد. روز بار عام، دو تن از دیلمیان وارد شدند و درحالی‌که به پارسی سخن می‌گفتند، دستشان را به‌سوی خلیفه دراز کردند. مستکفی نیز بی‌خبر از قصد آنان، دستش را به آنان داد و آن دو بی‌درنگ وی را از تخت به زیر کشیده کشان‌کشان به دارالسلطنه بردند. احمد دستور داد به چشمان خلیفه میل‌کشیدند. احمد بعد از چند روز، با «مطیع‌بالله» پسر عموی خلیفه برکنار شده بیعت کرد (ابن‌اثیر، ۱۷۰/۱٤-۱٦۹).

چرا احمد کسی از خاندان علی علیه‌السلام را به‌جای خلیفه برکنار شده منصوب نکرد؟ احمد می‌پنداشت برای حفظ نفوذش نباید از خلیفه علوی اطاعت کند. از طرفی، وجود علویان در بغداد، چه‌بسا طمع فاطمیان مصر را که از خاندان علی علیه‌السلام بودند، برمی‌انگیخت (ترکمنی آذر، ۸۷). هرچه بود، با دست‌نشانده کردن خلیفه، خاندان بویه برای افزون بر یک سده فرمانروایان بخش بزرگی از سرزمین‌های اسلامی و همه‌کاره دستگاه خلافت شدند. از آن پس خلیفه‌های عباسی را «جز لوا و منشور فرستادن و خلعت دادن و پاسخ پادشاهان اطراف، کاری نماند» (*مجمل‌التواریخ*، ۳۷۹). امیرالامراء بویهی فتوای عزل این حاکم یا انتصاب آن والی را صادر می‌کرد و خلیفه ناگریز بود تا

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

مُهر تأییدی بر تصمیمات آنان باشند.

تبلور اندیشه ایرانشهری در پیروزی خاندان بویه

اندیشه ایرانشهری در سده‌های پس از فروپاشی ساسانیان، همواره انگیزه نیرومندی در خیزش‌های مردمی بود. خاندان بویه نیز از این اندیشه برای رسیدن به پادشاهی بهره گرفتند. تکاپوی آنان برای کسب قدرت از تبرستان و در کسوت سپاهیگری آغاز شد. اسفار، ماکان و مرداویج هر سه سودای تکیه‌زدن بر تخت ساسانیان و زنده کردن آئین شهریاری ایرانی داشتند. در قرن چهارم هر گوشه از ایران‌زمین، آوردگاه مدعیانی بود که یکسره با هم در می‌آویختند. دقیقی که در گرماگرم این نبردها می‌زیست، در ابیاتی، داشتن «خرد» و «پُشت کیانی» را از ویژگی‌های پادشاه می‌داند. وی به امیران سامانی اندرز می‌دهد که افزون بر توان به‌کارگیری شمشیر، صفت بخشندگی و استفاده از زر نیز برای بقای پادشاهی لازم است: «کِرا بویهٔ وصلتِ مُلک خیزد / یکی جنبشی بایدش آسمانی» (دقیقی‌طوسی، ۱۰۷). چنانچه این بیت نشانه تفکر رایج زمانه خیزش بویهیان باشد. از نگاه ایرانیان کسی که رنگ و بوی تکاپویش آسمانی جلوه کند، سزاوار فرمانروایی بود. واژه «بویه» در زبان پارسی به معنای امید و آرزومندی است. بی‌آنکه بین معنای واژه «بویه» با آرزوی فرمانروایی این خاندان، پیوندی ضروری وجود داشته باشد، می‌توان با مرور راه دشواری که برای رسیدن به فرمانروایی پیموده‌اند، سخت‌کوشی و دلیری آنان را که امیدوارانه در دو سو برای ازبین‌بردن رقیبان می‌جنگیدند، تأیید کرد. آنان از یک‌سو به خلیفه که مشروعیت دینی و حاکمیّتی فراگیر داشت، تاختند و از طرف دیگر با مدعیان محلی که آنان نیز در پی تجدید شاهنشاهی دوران باستان بودند، درافتادند.

اسفار چون بر قزوین چیره شد، مردمان را بکوفت و سپاهیانش به آزار اهالی پرداختند. مرداویج نیز پس از پیروزی بر اسفار و گشودن ری و اصفهان، در گرفتن مال بی‌پروایی کرد و ستمگری را به‌جایی رسانید که همه از رفتارش دلتنگ شدند (مسکویه‌رازی، ۱۹۱). برخلاف آنان، خوش‌رفتاری علی بویه با مردم شهرهایی که تصرف می‌کرد و انصافش در برخورد با حاکم بلوچستان هنگامی‌که احمد پیمان‌شکنی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

کرده بود، نشان دهنده استفاده از آموزه‌هایی است که رعایت آن، از یک پادشاه خردمند انتظار می‌رفت. بخشندگی پادشاه نیز از صفاتی است که در اندرزنامه‌ها بسیار بر آن تأکید شده‌است (عنصرالمعالی، ۸۸). علی بویه پس از گشودن شیراز، توان پرداخت مواجب سپاهیان را نداشت؛ ولی هنگامی‌که به طور اتفاقی، صندوق‌های پر از اموال در سرای یاقوت یافت، بی‌درنگ آن دفینه را بین سربازانش تقسیم کرد (خواندمیر، ۱۱٦). این اقدام، هوشمندی و دوراندیشی وی را نشان می‌دهد، زیرا رسیدگی به وضعیت مالی سربازان، در کنار تضمین وفاداری سپاهیان و آماده کردن ایشان برای جانبازی در نبردهای آتی، از تاراج اموال مردم و ایجاد بی‌نظمی و ناامنی، جلوگیری می‌کرد. علی بویه روابط مطلوبی هم با زمینداران فارس برقرار کرد تا از ثروتشان در تأمین نیازمندی‌های سپاه بهره‌گیرد. احمد بویه نیز در خوزستان همین رویه را دنبال کرد (یحیائی و دیگران، ۹٦).

نگرش ایرانیان به «آئین شهریاری» ایجاب می‌کرد که فرمانروا از جانب خداوند گمارده شود. گرفتن لقب‌هایی با پسوند «الدوله» و ضرب سکّه، پس از عزل خلیفه و جانشین کردن برادرزاده‌اش، ایرانیان مسلمان را به فرمانروایی آنان راضی می‌کرد. رسانیدن پیشینه خانوادگی بویه به خاندان ساسانی نیز برای آن دسته از ایرانیانی که آرزوی بازگشت به استقلال و عظمت گذشته را داشتند، دارای اهمیت بود.

بویه و پسرانش در دهی از توابع دیلمان نشیمن داشتند. تنگدستی آنان چنان آشکار بود که گاه خود نیز آن را یادآوری می‌کردند (الهامی، ۲۵۰–۲٤۸). کرامر مدعی شده بویهیان برای رساندن پیشینه خاندانی خود به ساسانیان مورخان را وادار به نسب‌سازی کرده‌اند (کرمر، ۸۳). بیرونی هم با وجود نام‌بردن از اسامی نیاکان بویه و بهرام گور، در انتساب وی به ساسانیان تردید کرده است (ابوریحان‌بیرونی، *آثارالباقیه*، ٦۲). با این همه ماهیگیری و تنگدستی خاندان بویه، سبب نشده تا بسیاری از مورخان به نژاده بودنشان تأکید نکنند. بیرونی به دلیل علاقه وافر به مذهب تسنن، از چیرگی بویهیان بر عباسیان، دل‌خوش نبود و چه‌بسا به همین دلیل در تحقیر ایشان کوشیده باشد. چنانچه در مورد کوشش ایرانیان برای وارهیدن از سلطه خلفای عباسی نیز می‌نویسد: «بارها طوایف گوناگون از زیردستان ـ به‌ویژه گیلانیان و دیلمیان ـ گرد هم آمدند تا جامه توحش به

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

دولت بپوشند؛ اما آرزوی آنها برآورده نشد [زیرا]؛ روزانه پنج بار اذان در گوش‌هایشان به صدا در می‌آید، صف اندر صف پشت سر امامان به نماز [می‌ایستند] و قرآن عربی مبین را می‌خوانند» (ابوریحان‌بیرونی، *الصّیدنه فی‌الطب*، ١٦٨).

به نظر می‌رسد دلیل نفرت برخی عرب‌ها و مسلمانان نسبت به خاندان بویه، علاقه فراوان آنان برای زنده کردن آداب و عادت‌های کهن ایرانی است (مدرسی چهاردهی،ش۸، ٣٤٩). نشانه‌های تمدن ایران قدیم در دیلمستان، باقی بود و برگزاری جشن سده توسط مرداویج، حاکی از محفوظ ماندن جشن‌های ایرانی نزد اهالی تبرستان است. رفتار اهالی گیل و دیلم در اجرای مراسمی که ریشه در باورهای باستانی پیش از اسلام داشت، از نظر عرب‌ها و پیروان خلافت عباسی پذیرفتنی نبود و به همین دلیل آن را نکوهش می‌کردند.

با گذشت سه سده از فروپاشی ساسانیان، باور ایرانیان در مورد پیدایش منجی از تبار ایشان، تهدیدی برای خلافت عباسی شمرده می‌شد. این نکته که بویه به‌راستی از تبار ساسانیان بود یا فرزندانش پس از رسیدن به پادشاهی، نسب سازی کرده‌اند، جای تأمل دارد. ایرانیان چنان به نژاد ایرانی پادشاه دلبستگی نشان می‌دادند که تبار اسکندر را هم از نسل شاهان هخامنشی می‌دانستند (دینوری، ٥٤). در اندیشه ایرانشهری، دلاوری پادشاه اصل مهمی بود. پسران بویه نیز در کارزارهای سخت پیروز شدند. ماکان و اسفار و مرداویج مدعیان سرسخت و مردان جنگی کارآمدی محسوب می‌شدند؛ بنابراین، شکست دادن ایشان دلیل آشکاری بر شجاعت خاندان بویه است. این بی‌باکی، مشروعیت لازم برای «مهتری» پسران بویه را فراهم می‌کرد. چه‌بسا انتساب بویه به بهرام گور نیز با شهرت این شاه ساسانی مرتبط باشد؛ زیرا وی تاج پادشاهی را از بین دو شیر گرسنه برداشت و با نشان‌دادن دلیری و بی‌باکی، درباریان را قانع کرد که لیاقت بیشتری از برادرش برای پادشاهی دارد (کریستین‌سن، ٣٧٥). بهرام گذشته از آوازه‌ای که در شکار (نشانه چالاکی، دلیری و هوشمندی) داشت، به شاد خواری و بزم‌گستری نیز معروف بود و آسایش مردم را مهم می‌شمرد. چنانکه فرمان داد مردم نیمی از روز کار کنند و نیمه دیگر روز را سرخوش باشند و بیاسایند و گروهی از خنیاگران هندی را استخدام کرد تا به شهرها و روستاها در سراسر کشور سفرکرده و رایگان بخوانند و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

بنوازند تا موجبات شادی مردم فراهم شود (حمزه‌اصفهانی، ۵۳-۵۲). علی بویه با اهالی مناطقی که حکومت آنجا را به دست می‌گرفت، خوش‌رفتار بود. در سال‌های بعد، ابوشجاع پناه‌خسرو عضدالدوله دیلمی نیز اقدامات عمرانی زیادی مانند ساختن بیمارستان، آب‌بند، آبراهه‌ها و آبادی شهرها انجام داد که مردم از آن بهره‌می‌بردند. او عنوان «شاهنشاه» را برای خود برگزید تا یادآور ایران باستان باشد. این واقعیت که بنیان‌گذاران پادشاهی بویه از لزوم رعایت «دادگستری» در تفکر ایرانشهری غافل نمانده‌اند، نشان می‌دهد که این سنت‌ها تا چه اندازه پایدار مانده بود. از طرفی، تبرستان آوردگاه اصلی پسران بویه بود و این باور که پرتاب تیر توسط آرش اسطوره‌ای از کوهساران آنجا صورت‌گرفته، نمادی از این واقعیت است که در تبرستان، جانبازی برای مبارزه با بیگانه، همچنان یک ارزش اجتماعی شمرده می‌شد.

هم‌زمان با روی کار آمدن دیلمیان، این باور شایع بود که چون پادشاهی علی بویه مانند دولت ساسانی در قِران‌های آتشی (تقارن صور فلکی حمل، اسد و قوس) اتفاق افتاده و از طرفی فاصله زمانی روی کار آمدن آنان با میزان سال‌هایی که از قبل پیش‌بینی شده بود، برابر است، بنابراین، پادشاهی آنان یک ضرورت از پیش تعیین شده‌است. در واقع وقوع این رویداد نجومی به معنای بازگشت سلطنت به پارسیان است. پیش از قدرت گرفتن خاندان بویه اعتقاد این بود که یک منجی خروج خواهد کرد و «به همه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد و مُلک عرب و دیگر امم را از میان خواهد برد و مردم را به یک دین و مسلک دعوت خواهد کرد و شر را از روی زمین برخواهد داشت» (ابوریحان‌بیرونی، *آثارالباقیه*، ۳۰۳-۳۰۲).

احمد بویه، «المستکفی» را برکنار کرد. خلفای بعد یعنی «المطیع»، «الطابع» و «القادر» زیر نفوذ خاندان بویه بودند. در طی سالیانی که دیلمیان بر بغداد چیره بودند، آزادی بحث و فکر رونق داشت. دانشمندانی مانند ابن‌سینا در دستگاه حکومتی آنان بالیدند و انجمن‌هایی نظیر «اخوان الصفا» در همین دوره پدیدار شدند (مدرسی‌چهاردهی، ش۹، ۳۹۲). اساس تفکر اخوان‌الصفا این بود که بین شریعت اسلام و فلسفه یونانی تعارضی نیست و زرتشت و افلاطون نیز می‌توانند راه نجات و حقیقت را نشان دهند. این جماعت با ترویج صلح و صفا بین مردم و کوشش برای رفع اختلاف مذهبی از طریق

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

گسترش حکومت عقل، در پی ایجاد آرمان‌شهر بودند (فاخوری، ۱۷۰). در چنین تفکری پیروزی نهایی نیکی بر بدی و نابودی شر و تشکیل جامعه‌ای آرامانی توسط یک منجی بسیار نزدیک بود.

در برخی داستان‌های مربوط به پادشاهی‌های ایران باستان آمده که رسیدن به تاج و تخت در خواب به شاه یا فردی از اطرافیانش خبر داده شده‌است، برای نمونه آژیدهاک نشانه پادشاهی کورش را در خواب دید (پیرنیا، ۲۳٤/۱-۲۳۳). بابک با دیدن خواب، پی به تبار والای «ساسان» و پیوند وی با هخامنشیان برد (کسروی، ٦۳). بویه نیز خوابی دید که خوابگزار آن را دلیل پادشاهی فرزندانش تعبیر کرد. بویه نخست گمان کرد، منجم تنگدستی وی را مسخره می‌کند، لیکن منجم بر درستی تعبیرش پافشاری کرد (ابن‌طباطبا، ۳۸۰-۳۷۹). تأکید منجم نشانه‌ای از آمادگی فکری جامعه برای روی‌کار آمدن پادشاهی با ویژگی‌های ایرانی است و چنانچه وقوع رویداد نجومی ـ که ایرانیان آن را نشانه بازگشت شاهی به پارسیان تعبیر می‌کردند ـ با خواب بویه و تعبیر خوابگزار، در کنار هم قرار گیرد، جورچین مشروعیت پادشاهی خاندان بویه تکمیل خواهد شد.

به‌نظر می‌رسد، بویه و پسرانش، در آغاز رویای پادشاهی‌را باور نمی‌کردند. اما بر اثر هوشمندی در استفاده از فرصت‌ها و به‌کاربستن مؤلفه‌های اندیشه ایرانشهری، توانستند نخستین حکومت قدرتمند شیعه را در ایران پایه‌گذاری کنند. امارتی که با برگزیدن عنوان «شاهنشاهی» خلافت عباسی را به چالش کشید و پس از سه قرن، بغداد را که بر خرابه‌های تیسفون بنا نهاده شده بود، تصرف کرد.

بسیاری از خاندان‌های پادشاهی ایران، زادگاهشان را تختگاه قرار داده‌اند تا هم از مزیت همراهی حامیان محلی برخوردار شوند و هم در سایه سازگاری با اقلیم و محیط جغرافیائی آشنا،پایگاه استوارتری داشته باشند. با این وجود هیچ یک از برادران بویه، نه در بغداد به تخت نشستند و نه شهری از دیار دیلم را تختگاه ساختند. دیلم پیوسته در برابر یورش‌های تازیان و حاکمان اعزامی‌آنان پایداری کرده بود و از لحاظ آبادانی و نفوذناپذیری مزایای زیادی داشت. با این همه خاندان بویه با الهام از آموزه‌های اندیشه ایرانشهری که برای سه قرن در دیلمان دوام آورده بود، نخست شیراز و سپس اصفهان،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

ری، همدان و کرمان را تختگاه شاخه‌های پادشاهی خود ساختند. این شهرها روزگاری جزو نامورترین شهرستان‌های ایرانشهر و نشیمنگاه شاهان محلی بودند کـه «شاهنشـاه» ایران بر ایشان فرمان می‌راند. این نظام سیاسی دست‌کم در سال‌های آغازین پایه‌گذاری بویه، با روش کشورداری باستانی مطابقت داشت.

در سال ۳۳۸ پناه‌خسـرو عضـدالدوله از سـوی علـی‌بویـه بـه پـارس ـکـه خـاطره هخامنشیان و ساسانیان را زنده می‌کرد ـفراخوانده شد تا آینده پادشاهی بویـه را بـه وی بسپارد. عضـدالدوله سـرانجام پـس از زدودن دشـواری‌هـای جانشـینی و پیـروزی بـر عزّالدوله، در سال ۳٦۷ به بغداد آمد و به همان شیوه‌ای که شـاهان ساسـانی از موبـدان موبد تاج‌ستانی می‌کردند، به دست خلیفه تاج‌گذاری کـرد. جزئیـات مراسـم بـه دقـت طراحی شده بود. گذشته از جانمایی گیسوان گوهرآذین پناه خسرو در تـاج خسـروانی که به نظر می‌رسد به قصد، رها شده بود تا خلیفه آن را به دست خویش در جـایی کـه برای آن تعبیه شده بود، بربندد ـ لقب «تاج‌المله» نیز در متن «عهد» خلیفه گنجانده شد و عضدالدوله هم‌چنان سواره از دارالخلافه بیرون رفت (صابی، ٦۳–۵۹). بـه ایـن ترتیـب پادشاه بویهی مقام «شاهنشاه» یافت و دین و دولت ـکه در اندیشه ایرانشهری پایه‌هـای تخت شاهی بودند ـ هر کدام در جایگاه خود قرار گرفت. این رویـه هرچنـد دیرگـاهی نپائید، اما نمونه عملی آرمانی یرای صفویانی شد که چند صد سال بعد روی کار آمدند.

مؤلفه‌هایی مانند سرزمین، تاریخ، دین و دولت، هسته سخت هویت ایرانی اسـت. در اندیشه ایرانشهری، خردگرائی، دادگری، بخشـندگی، شادزیسـتی، آبادسـازی و دلیـری نشانه گوهر پاک شمرده می‌شد. هر که این ویژگـی‌هـا را پاسـداری کنـد و از حمایـت خداوند هم برخوردار باشد، سزاوار پادشاهی خواهد بود. در این اندیشه، حکومتی کـه فاقد این صفات باشد، پابرجا نخواهد ماند و اگر هزار سال هم بگـذرد، بایـد کسـی بـا همین ویژگی‌ها پدیدار شود تا به کمک او بساط حاکم جابر غاصب را برچینند. باوری که به نظر می‌رسد، نقشی تأثیرگذار در برپائی پادشاهی خاندان بویه داشته است.

نتیجه

خاستگاه خاندان بویه، دیلم بود که شرایط جغرافیایی همواره اسـتقلالش را تضـمین

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

می‌کرد. طبیعت کوهستانی، جنگل‌های انبوه و مردمانی جنگاور، موجب شد تا پادشاهی‌های قدرتمند ایران باستان نیز نتوانند آنها را به تمامی مطیع کنند و تنها به استفاده از نیروی نظامی مؤثر ایشان بسنده کنند. بر این اساس تا قرون اولیه هجری، اندیشه ایرانشهری در تبرستان مصون مانده بود و بسیاری از قیام‌های ایرانیان در همین سرزمین شکل گرفت. خاندان بویه به کمک این ظرفیت‌های نظامی و فکری، قدرتمندترین حکومت شیعه را در قرن چهارم پایه‌گذاری کردند. آنان با کاستن از تسلط خلفای عباسی، زمینه پیدایش متفکران و جنبش‌های فکری مانند اخوان‌الصفا را فراهم کردند که افکارشان بر روند استقلال‌طلبی ایرانیان تأثیرگذار بود. تکاپوی خاندان بویه بر پایه دلیری و سپاهیگری آغاز شد که در اندیشه ایرانشهری جایگاهی سترگ داشت. خردورزی، دادگستری، آبادسازی و دهشمندی از مؤلفه‌های اندیشه ایرانشهری بود که خاندان بویه به آن وفادار ماندند. آنها با انتساب خود به «پُشت کیانی» و خاندان ساسانی، راه رسیدن به پادشاهی هموار کردند. خاندان بویه با برگزیدن عنوان «شاهنشاه» و برگزاری مراسم آئینی ایران باستان، از ذهنیت جامعه ایرانی نیز برای کسب مشروعیت و تداوم پادشاهی‌خود استفاده کردند. تکاپوی آنان شاخصی از کاربَست اندیشه ایرانشهری برای تأسیس پادشاهی بود.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

منابع

- ابن‌اثیر، عزالدین علی بن محمد، کامل: *تاریخ بزرگ اسلام و ایران [جلد ۱۳ و ۱۴]*، ترجمه عباس خلیلی، تصحیح مهیار خلیلی، تهران، انتشارات علمی، بی‌تا.
- ابن‌اسفندیار، بهاءالدین محمد، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰ش.
- ابن‌حوقل، ابوالقاسم محمد، *صوره الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چ‌اول، ۱۳۴۵ش.
- ابن‌طباطبا، محمدبن علی، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، کوشش احسان یارشاطر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ‌دوم، ۱۳۵۰ش.
- ابوریحان‌بیرونی، محمدبن‌احمد، *آثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر، چ‌پنجم، ۱۳۸۶ش.
- ابوریحان‌بیرونی، محمدبن‌احمد، *الصّیدنه فی‌الطب*، ترجمه باقر مظفرزاده، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چ‌اول، ۱۳۸۳ش.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، *مسالک و ممالک*، کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ‌اول، ۱۳۴۰ش.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، *التدوین فی احوال جبال شروین*؛ تاریخ سوادکوه مازندران. تصحیح مصطفی احمدزاده، تهران، انتشارات فکر روز، چ‌اول، ۱۳۷۳ش.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان،*تاریخ طبرستان*، مقدمه، تحشیه و تعلیقات میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب، چ‌اول، ۱۳۷۳ش.
- اولیاءالله آملی، محمدبن حسن، *تاریخ رویان*، تصحیح و تحشیهٔ منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش.
- الهامی، داوود، «*آل‌بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه؛ بحث‌های مشترک ایران و اسلام ۲*»، قم، ماهنامه درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۴۰، شماره ۴، تیر ۱۳۷۹ش.
- بارتولد، ولادیمیر، *تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران*. ترجمه حمزه سردادور، تهران،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

توس، چ‌سوم، ۱۳۷۲ش.
- بلاذری، احمدبن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه و مقدمه محمد توکل، تهران، نشر نقره،۱۳٦۷ش.
- بناکتی، داودبن محمد، *تاریخ بناکتی؛ روضه‌اولی‌الالباب‌فی‌معرفه‌ـ‌التواریخ‌والانساب*، کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی، چ‌اول، ۱۳٤۸ش.
- بهادری، علی، «*هویت و پیشینه تاریخی مازندران و طبرستان در ادوار تاریخ ایران*»، مشهد، فصلنامه تخصصی تاریخ‌پژوهی، انجمن علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی، شماره ۵۹، تابستان ۱۳۹۳ش.
- بیـــــــات، عزیزالله، *کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران*. تهران، امیرکبیر، چ‌اول، ۱۳٦۷ش.
- پرگاری، صالح، «*نگاهی به جغرافیای تاریخی طبرستان در دو قرن اول هجری*»، تهران، فصلنامه علمی ـ پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا(س)، شماره ۱۷ و ۱۸، بهار و تابستان ۱۳۷۵ش.
- پیرنیا، حسن، (مشیرالدوله)، *تاریخ ایران باستان [۳جلد]*، تهران، دنیای کتاب، چ‌دوم، ۱۳٦۲ش.
- پیروز، غلامرضا، «*مازندران در دنیای اساطیر*»، تهران، فصلنامه علمی ـ پژوهشی مطالعات ملی، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۸۵ش).
- ترکمنی آذر، پروین، «*آل‌بویه، عباسیان و تشیع*»، قم، فصلنامه علمی ـ پژوهشی تاریخ اسلام، سال ۷، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۵ش.
- *حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب*، کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری، ۱۳٦۳ش.
- حمزه‌اصفهانی، حمزه‌بن‌حسن، *تاریخ پیامبران و شاهان؛ سنی ملوک‌الارض و الانبیاء*، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چ‌اول،۱۳٤٦ش.
- خواجه‌نظام‌الملک، حسن‌بن اسحاق، *سیاستنامه؛ سیرالملک*، مقدمه و تعلیقات عطاءالله تدین، تهران، انتشارات تهران، چ‌اول، ۱۳۷۳ش.
- خواندمیر، غیاث‌الدین‌بن همام‌الدین، *مآثرالملوک؛ به ضمیمه خاتمه خلاصه‌الاخبار و قانون همایونی*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

چاول، ۱۳۷۲ش.
- دقیقی‌طوسی، ابومنصور محمدبن‌احمد، *دیوان ابومنصور محمدبن احمد دقیقی طوسی*؛ به‌انضمام فرهنگ بسامدی آن، اهتمام محمدجواد شریعت، تهران، اساطیر، چاول، ۱۳٦۸ش.
- دهقانی اسمعیل‌آقامحله، فرناز و امیر اکبری، «*تحولات اجتماعی در دیلم و تشکیل حکومت آل‌بویه*»، بجنورد، فصلنامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ، شماره۲۸، پاییز ۱۳۹۱ش.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن‌داوود، *اخبارالطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، چدوم، ۱۳٦٦ش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، امیرکبیر، چپنجم، ۱۳٦۸ش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران؛ ایران قبل از اسلام[جلد اول]*، تهران، امیرکبیر، چدوم، ۱۳٦۸ش.
- صابی، ابوالحسن هلال‌بن محسن، *رسوم دارالخلافه*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تصحیح میخائیل عواد، تهران، بنیاد فرهنگی ایران،۱۳٤٦ش.
- عنصرالمعالی، کیکاوس‌بن‌اسکندر، *قابوس‌نامه؛ نصیحت‌نامه معروف به قابوس‌نامه*، تصحیح و مقدمه و حواشی امین عبدالمجید بدوی، تهران، ابن‌سینا، چاول، ۱۳۳۵ش.
- فاخوری، حنا، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چششم، ۱۳۷۳ش.
- قادری، حاتم و تقی رستم‌وندی، «*اندیشه ایرانشهری: مختصات و مؤلفه‌های مفهومی*»، تهران، فصلنامه علمی ـ پژوهشی علوم انسانی الزهرا(س)، سال شانزدهم، شماره۵۹، تابستان ۱۳۸۵ش.
- کبیر، مفیزالله، *ماهیگیران تاجدار*، ترجمه مهدی افشار، تهران، زرین، چاول، ۱۳٦۲ش.
- کرمر، جوئل. ل.، *احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه؛ انسان‌گرائی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ اول، ۱۳۷۵ش.
- کریستین‌سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، چهفتم، ۱۳۷۰ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]

- کسروی، سیداحمد، «*کارنامه اردشیر بابکان*»، تهران، مجله ارمغان، سال هشتم، شماره۱، فروردین ۱۳۰٦ش.
- گردیزی، عبدالحی‌بن ضحاک، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چاول، ۱۳٦۳ش.
- *مجمل‌التواریخ والقصص*، تصحیح محمدتقی بهار، کوشش محمد رمضانی، تهران، کلاله خاور، چدوم، ۱۳۱۸ش.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی، «*مطالعات و تتبعات تاریخی؛ آل‌زیار و دیالمه*»، تهران، مجله ارمغان، دورهٔ سی‌ام، شماره ۸، آبان ۱۳٤۰ش.
- مدرسی چهاردهی، مرتضی، «*مطالعات و تتبعات تاریخی؛ آل‌زیار و دیالمه*»، تهران، مجله ارمغان، دورهٔ سی‌ام، شماره ۹، آذر ۱۳٤۰ش.
- مرعشـــــــــی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین، *تاریخ طبرستان رویان و مازندران*، کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران، شرق، چسوم، ۱۳٦۸ش.
- مسکویه‌رازی، ابوعلی، *تجارب‌الامم*، ترجمه(برگزیده) محمد فضائلی، تهران، زرین، چاول، ۱۳٦٦ش.
- مقدسی، محمدبن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳٦۱ش.
- موسوی‌نژاد، شاهین، *پیش‌درآمدی بر اندیشه سیاسی ایرانشهری*، هیوستن، بی‌نا، چدوم، ۱۳۹٤ش./۲۰۱۵م.
- مینورسکی، ولادیمیر، «*فرمانروائی و قلمرو دیلمیان*»، ترجمه جهانگیر قائم‌مقامی، تهران، مجله بررسی‌های تاریخی، سال اول، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان۱۳٤۵ش.
- یحیائی، علی؛ علی‌اکبر کجباف و فریدون الهیاری، «تأثیر اوضاع سرزمین دیلم و علویان طبرستان بر ظهور آل‌بویه با تأکید بر پیش زمینه اقتصادی»، مشهد، مجله علمی ـ پژوهشی مطالعات اسلامی، تاریخ و فرهنگ، نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی، سال چهل و دوم، شماره پیاپی۸٤، بهار و تابستان ۱۳۸۹ش.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،۱۳٤۷ش.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-22]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.36.3.3]